



خالکوب آشهویتس

هدر موریس

ترجمه سودابه قیصری

Morris, Heather (Teacher)	موريس، هيتير
خالکوب آشویتس / هيتير موريس؛ ترجمه سودابه قيصري - تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۷.	
ISBN 978-600-405-332-7	شابک ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۳۳۲-۷
The Tattooist of Auschwitz	نویسنده: موريس، هيتير
English Fiction-20th Century	دوره: نهای انگلیسی - قرن ۲۰
۸۲۲/۹۱۴	قيصري، سودابه، ۱۳۴۰ - مترجم: ...
	ح ۰۹ PZ۱



دفتر مرکزی: تهران، خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه چهارم
 فروشگاه: تهران، خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۴۸
 فروشگاه: مشهد، خیابان شهید ست / مجتمع ایران مال / طبقه G3 / شماره ۱۸۳
 توزیع: خیرین، تهران، خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه همکف
 تلفن گویا: ۷-۳۲۵۳۷۶، ۸-۲۴۳۷، ۸۸۳۱۰۵۰۰، ۸۸۳۱۰۷۰۰، ۸۸۸۶۱۶۶۶

• سایت اینترنتی: www.salesepublication.com
 • پست الکترونیکی: info@salesepublication.com، salesepub@gmail.com

خالکوب آشویتس

• هدر موريس • ترجمه سودابه قيصري • ناشر: نشر ثالث

• مجموعه ادبیات ترجمه

• چاپ اول: ۱۳۹۸ / ۱۱۰۰ نسخه

• لیتوگرافی: ثالث • چاپ: طیف‌نگار • صحافی: طیف‌نگار

• کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است.

ISBN 978-600-405-332-7

• شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۳۳۲-۷

پیشگفتار

لالی^۱ تلاش می‌کند سس را بالا نبرد. دستش را برای گرفتن تکه‌ای کاغذ دراز می‌کشد. با پانچ عدد را روی دست دختری که آن را در دست دارد، منتقل کند. قیلا شمره‌ای روی دستش بوده اما رنگ باخته است. لالی سوزن را توی بروی چپ دختر فرو می‌برد، سعی می‌کند کار را آرام انجام دهد و عدد سه را حک کند. خون جاری می‌شود. اما سوزن به اندازه کافی عمیق فرو نرفته و لالی مجبور می‌شود عدد را دوباره حک کند. دختر به درد حتی ذره‌ای واکنش نشان نمی‌دهد. به آن‌ها هشدار داده‌اند؛ هیچ نمی‌گویید، هیچ کاری نمی‌کنید. لالی سوزن را پاک می‌کند و جوهر سبز را روی زخم می‌مالد.

پین^۲ نجوا می‌کند: «بجنب!»

لالی وقت زیادی صرف آن می‌کند. خالکوبی بازوی مردان فرق می‌کند؛ آلودن بدن دختران جوان وحشتناک است. با نگاهی به بالا، لالی مردی با پالتویی سفید را می‌بیند که به آهستگی از صف دخترها سان می‌بیند.

1. Lale

2. Pepan

گاه می ایستد تا صورت و بدن زنان جوان وحشتزده را بررسی کند. عاقبت به لالی می رسد. وقتی لالی با حداکثر ملایمت دست دختر را نگه داشته، آن مرد، صورت دختر را در دستش می گیرد و به شدت به چپ و راست می چرخاند. لالی به چشمان ترس خورده دختر نگاه می کند. لب هایش برای حرف زدن می جنبند. لالی دست او را محکم فشار می دهد تا حاوی حرف زدنش را بگیرد. دختر نگاهش می کند و او آرام می گوید: «هیس!» مرد پالتوسفید دختر را رها می کند و می رود.

«آزین»

لالی این را می بیند و به خالکوبی چهار عدد باقیمانده ادامه می دهد؛ ۴۹۰۲. کارش که تمام می شود بیش از حد لزوم، دست دختر را نگه می دارد و دوباره به چشمانش نگاه می کند. به زور لبخند می زند. دختر در پاسخ لبخند محوی بر سر می آورد. هر چند، چشمان دختر در برابر او می رقصند. با نگاه به آنها، قلب لالی لحظه ای می ایستد و برای اولین بار تند می زند، آن قدر تند گویی می خراهد رقصه سینه اش بیرون بپرد. لالی به زمین نگاه می کند. زمین، زیر پایش می - رقصد. رقصه ای دیگر به او داده می شود.

پن به تندی نجوا می کند: «زود باش، لالی!»

وقتی لالی دوباره سر بلند می کند، دختر رفته است.